

مقدمه

کتاب «جزایر کوچک و سیاست های بزرگ: تنب ها و ابوموسی در خلیج فارس» که در سال ۱۳۷۵ برای اولین بار در غرب منتشر شد، هم در آن زمان و هم امروز در نوع خود بی رقیب و بی نظیر باقی مانده است. اکنون خوشوقت هشتم که ترجمه فارسی این کتاب جامع و علمی نیز منتشر می گردد. امیدوارم که انتشار به موقع این مجموعه ارزشمند به زبان های فارسی و انگلیسی به درک بهتر اختلاف نظرهایی که در ارتباط با مالکیت این جزایر وجود دارد و در اثبات حقانیت دعاوی ایران کمک کند. برای ایرانیان، که جزایر تنب و ابوموسی به درستی به صورت جزء لاینفک ملیت و ملی گرای آنها درآمده است، آموزش همه جانبه تاریخی، جغرافیایی، سیاسی و حقوقی درباره این بخش از خاک وطن باید بس گرانبها باشد.

در اولین مقاله این کتاب شرح مبسوطی را در مورد عمده ترین عواملی که به اختلاف نظر درباره جزایر منجر می شوند ارائه داده ام. و سعی شده است که راه حل هایی نیز ارائه گردد. در مقدمه حاضر، که به مناسبت انتشار ترجمه فارسی تهیه شده، علاقه مندم روی چند نکته تأکید بگذارم. مهم ترین واقعیت درباره جزایر تنب و ابوموسی مالکیت ایرانی آنها است. کتاب حاضر این امر را بدون غرض و کاملاً به طور علمی - تاریخی توضیح می دهد. واقعیت دیگری که از همین حقیقت نشأت می گیرد، ملی گرای اشدی است که برای ایرانیان در چارچوب مالکیت این جزایر به وجود آمده است. نتیجتاً هیچ دولت ایرانی ای جرأت کمترین سازشی را در این خصوص نخواهد داشت. این درحالی است که روند جهانی شدن، هر نوع تغییر در مرزها را می تواند به فروپاشی کشورها، یا به اصطلاح بالکانیزه شده آنها، منجر سازد.

حال چرا دولت امارات متحده چشم بر این واقعیت ها بسته و کماکان در اطراف مالکیت این جزایر جار و جنجال راه می اندازد، جای بحث دارد. برخی از ناظران صحنه سیاسی خلیج فارس را عقیده بر این است که در پشت سر این جار و جنجال ها، تحریکات منطقه ای و ورامنطقه ای وجود دارد. به طور مشخص، برخی از کشورهای عربی، مخصوصاً آنهایی که در بیرون از حوزه خلیج فارس قرار دارند، و دولت های امپریال غربی در به راه انداختن این جار و جنجال ها دست دارند. به نظر می رسد که تحریکات بین المللی عمده ترین محرک کشور امارات برای گرم نگهداشتن تنور ادعاهای بی ربط خود و درخواست حتی بی مورد تر از آن، یعنی بین المللی کردن مسأله جزایر از طریق بردن ادعای خود به دادگاه جهانی، می باشد.

مسأله جزایر، اما، یکی از سه پدیده ای است که در رابطه با خلیج فارس احساسات ایرانیان وطن دوست را جریحه دار می کند. دو موضوع دیگر، تحریف اسم تاریخی خلیج فارس و حضور نظامی آمریکا در این آنها است. امروز ناوهای جنگی آمریکا در خلیج فارس به سواحل ایران نزدیک ترند تا کوبا به سواحل جنوبی آمریکا در فلوریدا. حضور نظامی آمریکا، حلقه دیگری از زنجیر حضور نظامی مداوم نیروهای خارج منطقه در خلیج فارس از قرن ۱۶ به بعد است. علاقه کشورهای درگیر نسبت به مالکیت جزایر، مخصوصاً شورای همکاری خلیج (فارس)، با تغییر سیاست های قومی، محلی، ملی و بین المللی، خصوصاً از سال ۱۹۰۴ به بعد، هماهنگ بوده است. در مقایسه، چالش کشورهای عربی و متحدین غربی آنها بر علیه اسم تاریخی خلیج فارس به دهه ۱۳۶۰ باز می گردد و نسبتاً پدیده جدیدی است. تاکنون عکس العمل ایران به این برخوردهای تحریک آمیز دفاع از حق مشروع ایران و منافع ملی کشور در خلیج فارس بوده است.

واقعیت این است که بین سال های ۷۸-۱۳۶۸، ایران فارغ از گرفتاری های زندگی کردن با نیروهای مزاحم خارجی در خلیج فارس بود و اجباری برای اثبات حقانیت مالکیت خود بر جزایر احساس نمی کرد. همچنین، ایران کمتر پیش می

آمد که در رابطه با اسم خلیج فارس در موضع دفاع و یا اثبات قرار بگیرد. از ویژگی های اصلی این دوره، دوستی ایران با کشورهای عربی خلیج فارس، حتی با عراق، حداقل بین سال های ۵۷-۱۳۵۴، بود. این حسن نیت و ارتباط دوستانه دو منشأ اصلی داشت: همکاری ایران و کشورهای عربی در رابطه با صادرات نفت، و همکاری آنها در ارتباط با امنیت منطقه. عمده ترین عامل این همکاری ها نزدیکی ایران با غرب و قدرت نسبی ایران در منطقه بود. در حالی که همکاری امنیتی متضمن ثبات سیاسی منطقه ای می گردید، همکاری درون اوپک حداکثر منافع اقتصادی کشورهای درگیر را تأمین می نمود. ثبات و امنیت منطقه ای در عین حال ثبات عرضه و صادرات نفت نیز محسوب می شد و نتیجتاً حضور نظامی نیروهای خارجی در منطقه را منتفی می ساخت. در چنین شرایطی، جدال بر سر مالکیت جزایر و اسم خلیج فارس نیز مناسبتی پیدا نمی کرد.

انقلاب ۱۳۵۷ ایران این همکاری ناشی از توازن منافع را بر هم زد و کشورهای عربی را در موضع تدافعی و عصبی قرار داد. در چنین شرایطی، اکثریت این کشورها، مخصوصاً آنهایی که بلافاصله نگران ثبات سیاسی خود شدند، تعریف جدیدی از نگرانی های امنیت داخلی و خارجی خود داده و به سرعت خود را از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی به آمریکا متصل کردند. در دوران جنگ تحمیلی عراق بر علیه ایران در سال های ۶۷-۱۳۵۹، شورای همکاری خلیج (فارس) که با تحریک و همکاری دولت ریگان به وجود آمد، دشمنی بین ایران و متحدین عرب آمریکا را نهادینه کرد. علاوه بر تأمین مالی و مسلح کردن عراق، دولت های عضو این شورا به تدریج وارد جدال با ایران بر سر اسم خلیج فارس و مالکیت جزایر تنب و ابوموسی شدند. آنها همچنین به طور روزافزون از حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس حمایت کرده و به انواع و اقسام بهانه ها خواستار افزایش این حضور شدند. در جریان این تحریکات بار دیگر موضوع جزایر به یک موضوع سیاسی بین المللی بدل شد. موضع دیپلماسی آمریکا نیز تغییر کرد و این کشور آشکارا طرف امارات متحده عربی را در ارتباط با جزایر گرفت، عیناً به همان شکلی که چندین دهه قبل از آن انگلستان به نفع شارجه و رأس الخیمه موضع گیری کرده و از این طریق تسلط خود را بر خلیج فارس برای مدتها تضمین کرده بود.

کوشش های اخیر ایران برای عادی کردن روابط خود با همسایگان عرب اگر با حرکت مشابهی برای نزدیکی با آمریکا توأم شود، بی شک موضوع جزایر و حتی اسم خلیج فارس را از موضوعیت خواهد انداخت. واقعیت این است که منافع مشترک کشورهای منطقه در رابطه با موضوعات عاجلی که در برابر کشورهای خلیج فارس قرار دارند را نمی توان به سادگی به تعویق انداخت. مخصوصاً که ادعاهای سرزمینی بر علیه ایران قبل از این که محتوایی داشته باشند، سمبلیک هستند. به طور مشخص، همکاری لازم برای پیشبرد امر صلح و ثبات منطقه ای، امنیت داخلی و خارجی، کشف و تولید نفت جدید و گاز، و قابلیت کشورهای تولیدکننده در ثابت نگهداشتن قیمت نفت در یک حد معقول و مقبول بین المللی، نه تنها همکاری های منطقه ای را ایجاب می کند بلکه موضوع جزایر را نیز از جرگه مسایل فیما بین ایران و همسایگان عرب آن خارج می سازد. بخش دیگری از ابتکار عمل جدید مورد نیاز، بازبینی در ترتیبات سیاسی - نظامی آمریکا با شورای همکاری خلیج (فارس) را ایجاب می کند. برای تأثیرگذاری در جهت ایجاد این تغییرات، سیاست خارجی ایران باید هم در عمل و هم در تئوری نشان دهد که ایران یک تهدید امنیتی برای آمریکا و متحدین آن در خلیج فارس نیست.

و اما، برای تحصیل این نتایج ایران باید یک سیاست خارجی جدید را دنبال بکند. در حال حاضر سیاست خارجی ایران در چارچوب نرمش با همسایگان و قدرت نمایی در مقابل غرب شکل گرفته است. سیاست پیشنهادی جدید، در مقابل، باید در تحلیل نهایی به حضور قدرتمندان ایران در منطقه و حفظ منافع ملی کشور منتج شود و روابط با آمریکا و اروپای غربی را در این چارچوب سامان دهد. برای توفیق در چنین کاری، مسؤولان سیاست خارجی ایران باید به آینده فکر کنند، ارزیابی دقیق و عملی از توانمندی های کشور داشته باشند و اصول زیر را به کار گیرند:

۱- عمده کردن منافع ملی در تنظیم روابط با کشورها. معنای عملی این اصل آن است که ایران در برنامه ریزی سیاست خارجی خود باید تأمین منافع ملی و نه لزوماً دوستی با کشورها را اساس قرار دهد. در شرایط کنونی ایران باید کشورهای را همسوی منافع ملی خود قلمداد کند که به لحاظ اقتصادی، سیاسی، و تکنولوژیک توانایی بهره رسانی به ایران را داشته باشند. در عین حال، ایران باید نگران کشورهای باشد که قدرت نظامی آنها می تواند در خدمت کاهش قدرت ایران قرار بگیرد. این نکته در گذشته چندان مورد توجه دستگاه دیپلماسی کشور نبوده، چنان که در یک تصویر کلی دوستان ایران را کشورهای با توانایی های بسیار محدود اقتصادی، سیاسی و تکنولوژیک تشکیل می داده اند در حالی که دشمنان مؤثر ایران کشورهای بوده اند که بر اقتصاد سیاسی جهان حکمرانی می کرده اند، در تحول تکنولوژیک رهبری جهانی داشته اند، و قدرت نظامی برتر دنیا بوده اند.

۲- احساسات زدایی از سیاست خارجی کشور. ایران باید روابط خارجی خود را در چارچوب خردگرایی دیپلماتیک تنظیم کند. در این رابطه، اگرچه ایران باید همچنان بر تلاش خود برای نزدیکی با کشورهای همسایه و مسلمان ادامه بدهد، در پیشبرد این سیاست اصل همسایگی یا مسلمان بودن نباید چنان عمده شود که بر منافع ملی یا منطق ارتباطات بین المللی سایه افکند. نباید فراموش کرد که هر کشور مسلمان لزوماً برادر ایران نیست، همانگونه که هر همسایه نیز دوست بالقوه ایران به شمار نمی آید. فراموش نشود که کشورهای خلیج فارس، شامل امارات متحده عربی، عراق و عربستان، که در گذشته و حال مسایل عدیده با ایران داشته و دارند، به عنوان کشورهای برادر، مسلمان و همسایه مطرح می شوند، در حالی که دقیقاً همین کشورها بیشترین سهم را در به خطر انداختن امنیت ملی و تکمیل سیاست آمریکایی محاصره اقتصادی - جغرافیایی ایران داشته اند. این درحالی است که کشورهای غیرمسلمان یا غیرهمسایه، نظیر ارمنستان، چین و کره شمالی همسویی بیشتری با منافع ملی ما داشته اند. تنظیم سیاست خارجی بر اساس معیارهای احساسی نه تنها باعث سردرگمی در شناخت دوستان و دشمنان منافع ملی کشور می شود بلکه زبان دیپلماسی کشور را نیز مخدوش می سازد که این خود باعث تضعیف منطق سیاست خارجی کشور است.

۳- ایجاد توازن بین تنش زدایی و آمادگی قدرتمندانه کشور برای مقابله با دشمنان. جمهوری اسلامی به درستی اصل تنش زدایی و گسترش روابط دوستانه به ویژه با کشورهای منطقه را به عنوان اساس سیاست خارجی خود تبلیغ و تشویق می کند. متأسفانه کشورهایی در منطقه این سیاست را نشانه خستگی ایران از جنگ هشت ساله با عراق و عدم آمادگی ایران برای مقابله قدرتمندانه با قدرت های منطقه ای تلقی کرده و در نتیجه اهمیت احترام به منافع ملی ایران در سیاست خارجی آنها کم رنگ شده است. حمایت سیاسی پاکستان و حمایت مالی عربستان از طالبان متأثر از چنین برداشتی است. تحریکات امارات و حمایت شورای همکاری خلیج (فارس) در رابطه با جزایر تنب و ابوموسی نیز متأثر از همین برداشت است.

خنثی کردن تحریکات امارات، شورای همکاری خلیج (فارس) و کشورهای ماوراء منطقه در ارتباط با جزایر تنب و ابوموسی، ایجاد تفاهم دوباره بین ایران، کشورهای عربی و آمریکا را ایجاب می کند که به نوبه خود مستلزم یک کوشش مشترک و متقابل بین آنهاست. در عین حال گام اول در این رابطه، تنظیم اصول سیاست خارجی ایران بر اساس منافع ملی کشور و خردگرایی دیپلماتیک است. امید است که انتشار ترجمه این کتاب و پیشنهادات مختصر مندرج در این مقدمه بتواند از طریق دامن زدن به بحث عمومی در رابطه با سیاست خارجی، راهگشای دستیابی به چنین سیاستی شود. وقت آن رسیده است که بحث در مورد اهداف، اصول و راهبردهای سیاست خارجی کشور نیز همچون دیگر مسایل مهم، در پهنه گسترش یابنده مطبوعات مردمی ایران جای شایسته خود را برای ایجاد نگرش جدید و شفافیت لازم پیدا بکند.

هوشنگ امیراحمدی، نیوجرسی، ۱۳۷۸